

اشاره: مطلب پیش‌رو، گفتگوی نشریه‌ی فرهنگ پویا با حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر جواد سلیمانی، عضو هیئت علمی گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی است که تقدیم حضورتان می‌شود.

تأثیر بلند مدت حرکت امام حسین علیه السلام پیروزی انقلاب اسلامی

- نکته‌ی قابل توجه در این جا این است که جامعه‌ی زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت عمومی درک صحیحی از این اصولی که فرمودید نداشت. البته حضرت این اصول را به آن‌ها ابلاغ کرده بودند؛ اما توده‌ی جامعه هنوز یک فهم تبیین شده‌ی صحیح از آن نداشتند. بعد از رحلت رسول خدا آن ارادتی را که اصحاب به اسلام داشتند فروکش کرد. چون بخشی از ایمان آن‌ها وابسته به حضور شخص پیامبر بود؛ لذا در جنگ احد وقتی که شنیدند رسول خدا از دار دنیا رفته فرار کردند. وقتی که گفتند رسول خدا زنده است، دوباره به طرف میدان برگشتند. حتی خود آن‌ها گنج شدند که چه اتفاقی در ما افتاد! قرآن خطاب به آن‌ها می‌فرماید: وقتی به سمت میدان احد

فرهنگ پویا: انقلاب اسلامی یک حرکت تمدن‌ساز است که براساس تفکر شیعی شکل‌گیری می‌شود. اگر تفکر شیعی بخواهد این تمدن را ایجاد کند بر چهار اصل بنیادین استوار است که عبارتند از: پذیرش ربوبیت الهی، پذیرش سلسله مراتب ولایت الهی، امر به معروف و نهی از منکر یا به تعبیر دیگر تولی و تبری و عمل صالح به صورت فردی و جمعی. خود این تفکر مبنای اصلی تمدن‌سازی است و دارای مرجعیت علمی و مرجعیت سیاسی است که از آن تعبیر به امامت می‌شود. در صدر اسلام وقتی که این نظریه بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خواست اجرا شود با چه مشکلاتی روبرو بود؟

هم مرجعیت سیاسی و هم ولایت معنوی داشت. بعد از ایشان فرزندان او هم داشتند. اما کسانی که دین آن‌ها وابسته به شخص رسول خدا ﷺ بود، وقتی رسول خدا در بستر بیماری بودند، ارادت آن‌ها نسبت به دین کم شد و پذیرش مرجعیت دینی و سیاسی آن‌ها سست شد. بسیاری از آن‌ها نمی‌فهمیدند ولایت معنوی چیست. لذا بعد از رحلت رسول خدا ﷺ گفتند که ما سالیان متمادی جنگیدیم و مجاهده کردیم تا اسلام مستقر شود. الان که که اسلام در جهان استقرار پیدا کرده است، ما فقط قرآن را قبول داریم! دیگر شخص خاصی را که دارای یک شخصیت مقدس است و او ولایت و مرجعیت دینی، سیاسی و معنوی دارد، قبول نداریم. آنان به منزل عباس عموی پیامبر ﷺ آمدند و چند روز بعد از سقیفه گفتند ما قبول داریم که پیامبر را خدا فرستاده و ایشان ولایت الهی داشته و او ولی ما بوده است؛ اما بعد از کارها را به مردم واگذار کرده است. لذا ما هم کارها را به مردم واگذار کردیم و مردم هم ما را به عنوان ولی انتخاب کردند و از این پس ما حکومت اسلامی به آن معنا که شما می‌گویید نداریم. دیگر این‌گونه نیست که خداوند، ولی مسلمین را انتخاب کند، بلکه ما حکومت مسلمانان داریم.

فرهنگ پویا: همان‌گونه که فرمودید برخی قریب به اکثریت، بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ آن ولایت الهی را که باید پیروی می‌کردند، رها کرده و به جای حکومت اسلامی حکومت مسلمانان را تشکیل دادند و عده‌ی کمی هم به دنبال ولایت الهی بودند. وضعیت آن زمان را چگونه ارزیابی می‌کنید.

- بر اساس تاریخ معتبری که نقل شده است، احساس می‌شود که در دوران سقیفه بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ دو جریان کنار یکدیگر قرار گرفت. یکی جریان شیعی است که فلسفه‌ی سیاسی آن نظریه محور است؛ یعنی نظریه مقدم بر عمل است و اول یک نظریه عنوان، بعد طبق آن نظریه عمل می‌شود. برای پیاده‌سازی و عمل به آن نظریه ساختار ایجاد می‌شود. اما فلسفه‌ی سیاسی اهل سنت، فلسفه‌ی سیاسی عملگراست و دارای نظریه نیست. وقتی نظریه نداشت، ساختار هم ندارد. به همین دلیل نداشتن نظریه و ساختار، حوادثی در حرکت جریان اسلامی اتفاق می‌افتد که مسلمانان را دچار تشتت می‌کند؛ بعد از کشته شدن عثمان کار به یک جایی می‌رسد که جامعه‌ی اسلامی دچار خلأ قدرت می‌شود؛ چون فاقد نظریه و ساختار است. لذا سازوکاری برای انتخاب خلیفه‌ی بعدی وجود ندارد. اما شیعه نظریه محور است و براساس آن نظریه ساختار هم دارد. لذا می‌تواند بگوید چه کسی شایسته حاکمیت و خلیفه الهی را دارد. نظریه‌ی فلسفه‌ی سیاسی شیعه می‌گوید تشخیص خلیفه‌الله با نبی است و نبی هم خلیفه را تعیین کرده است. بر خلاف اهل سنت در میان شیعه این ساختار وجود داشت. اگر این ساختار توسط مسلمانان رعایت می‌شد دیگر دچار چنین تشتت رفتاری نمی‌شدند و برای تعیین خلیفه و حاکم درگیری‌ها در جهان اسلام وجود نداشت. البته اهل سنت بعداً یک فلسفه‌ی سیاسی برای خود نوشتند. در آن فلسفه‌ی سیاسی افرادی؛ مانند ماوردی سعی کردند نظریه و ساختاری را درست کنند که در آن می‌گویند: «اگر خلیفه‌ی گذشته، خلیفه‌ی بعدی را تعیین کرد، خلافت او مشروعیت دارد. یا اگر اهل حل و عقد جمع شوند و کسی را انتخاب کردند، ولایت او مشروعیت دارد.» خلاصه یک

می‌رفتید روحیه‌ی شهادت‌طلبی داشتید؛ ولی وقتی که شنیدید رسول خدا از دنیا رفته، برگشتید! خودشان هم نمی‌دانستند چه خللی در درونشان رخ داده است که این اتفاق افتاد! به همین سبب قرآن فرمود که: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُجْزَى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ!» «بدانید که محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او نیز پیامبران آمدند و درگذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، به عقب باز می‌گردید و از دین خدا روی برمی‌تابید؟ هر کس از آیین خدا روی برتابد، بدانند که اندک زبانی به خدا نمی‌رساند. البته همه روی برنافتند، بلکه در میان شما سپاسگزارانی نیز وجود داشتند و به زودی خدا سپاسگزاران را پادشاه خواهد داد.»

قرآن به این‌ها تفهیم کرد که توجه شما به رسول خیلی زیاد شده است؛ ولی به رسالت و پیام او توجه نمی‌کنید. مثل این که کسی به نامه‌رسان توجه می‌کند ولی به متن نامه توجه‌ای ندارد. لذا اگر ما بخواهیم یک تفسیر از آن سستی‌های اصحاب که بعد از رحلت رسول خدا ﷺ پدید آمد و عامل بیعت آن‌ها با خلیفه‌ی اول، دوم، سوم و بعداً هم دیگران شدند، ارائه بدهیم، این تفسیر است که برخی انگیزه‌های جاه‌طلبی و مادی داشتند.

فرهنگ پویا: یعنی می‌فرمایید اصحاب، پیام را شنیده بودند؛ ولی محتوای پیام برای آن‌ها به صورت شفاف روشن نبود. به تعبیر دیگر، مفهوم ولایت به عنوان یک نظریه به صورت واضح و روشن برای آن‌ها مشخص نبوده است؟

- بله. در زمان رسول خدا ﷺ تقریباً همه‌ی جامعه مرجعیت دینی و سیاسی رسول خدا را پذیرفته بودند. اکثریت جامعه ولایت الهی رسول خدا را، که همان مرجعیت الهی، معنوی و ولایت معنوی رسول خدا ﷺ است درک نکرده بودند. البته عده‌ای خاصی؛ مانند سلمان، ابوذر و... درک کرده بودند. لذا همین پذیرش مرجعیت دینی و سیاسی موجب شد که فوراً یک انسجام اجتماعی در جامعه پدید آید و به دنبال آن یک نظام سیاسی شکل گیرد و مقاومت شکننده‌ای در مقابل استکبار شکل گرفت، به گونه‌ای که جریان کفر و نفاق هرچه حمله می‌کردند بیشتر شکست می‌خورند، هرچه فشار می‌آورند بیشتر به تهی بودن خود پی می‌برند. به همین دلیل در جنگ احزاب که تمام فشارها را آوردند، به دلیل وجود این ولایت و اطاعت‌پذیری از رسول خدا ﷺ طرفی نیستند و دست‌ها را بالا بردند. هم‌چنین در زمان صلح حدیبیه دشمن احساس می‌کند که چاره‌ای جز صلح با رسول خدا ﷺ ندارد. از این رو رسول خدا از آن پس برای پیش‌برد کارهای خود دیگر نیاز به جنگ ندارد. فقط آن‌ها را قانع کردند که شما باید حکومت اسلامی را به رسمیت بشناسید و به سایر قبایلی که می‌خواهند مسلمان شوند، نباید فشار وارد کنید. وقتی این اتفاق بین سال ششم تا هشتم هجری افتاد، ما شاهدیم که تعداد اصحاب به صورت تصاعدی بالا می‌رود و در سال نهم هجری اسلام کران تا کران جزیره العرب را فرا می‌گیرد و برای رسول خدا ﷺ قدرت دعوت سلاطین عالم فراهم می‌شود و ایشان به پادشاه روم و پادشاه ساسانی دعوت‌نامه می‌فرستند. بعد از رحلت رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین ﷺ شخصیتی بود که هم مرجعیت دینی،

حقیقت وجود دارد که جامعه نمی‌تواند بدون مرجعیت دینی و سیاسی اداره شود. مرجعیت دینی در آن زمان، همین قوه‌ی مقتنه امروزی است که قانون‌گذاری می‌کند و مرجعیت سیاسی نیز قوه‌ی مجریه است و همان مرجع سیاسی جای قوه قضاییه بود و نظارت می‌کرد. در واقع آن‌ها عملاً خودشان را جای پیامبر گذاشته بودند و می‌گفتند ما دیگر بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ شخصیت مقدس نداریم. بعداً به گونه‌ای عمل کردند و به جامعه تفهیم کردند که خود آن‌ها شخصیت مقدس هستند! خلیفه‌ی دوم می‌گفت چون خلیفه‌ی اول من را تعیین کرده، این سنت است. بنابر این من هم می‌توانم خلیفه‌ی بعدی را تعیین کنم! این‌گونه برای خود یک مرجعیت سیاسی و دینی درست می‌کردند. آن‌ها خود را مرجعیت قانونی می‌دانستند و با قیاس، استحسان و تأویل بردن، قانون‌گذاری می‌کردند. اما با توجه به آموزه‌های دینی و مبانی آن، این قوانین باطل است. در زمان رسول خدا ظرف بیست و سه سال تمدن اسلامی شکل گرفت و حکومت اسلامی تاسیس شد. آن حکومت برای خود ساختاری دارد. اما اهل سنت برای تعیین جانشینان بعد از خود دچار مشکل شدند. چون وقتی می‌خواستند افرادی را به عنوان کارگزار انتخاب کنند، معیار درستی نداشتند؛ لذا حتی مرتدین را به عنوان والی انتخاب می‌کردند. وقتی فتوحات شکل گرفت، مشاهده شد که برخی از فاتحان، شراپخوار و فاسد بودند و به جای این‌که فرهنگ اسلامی را گسترش دهند، کشورگشایی کرده و غنایم زیادی را برای خود جمع کردند. آن‌ها به همین غنایم دلخوش کرده بودند و اهل دنیا شده بودند. متأسفانه همین فرهنگ را بجای فرهنگ اسلامی ترویج می‌کردند. بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ برای مسلمانان سه آزمایش پیش آمد؛ اولین آزمایش، پذیرش نظام امامت بود که آن را کنار گذاشتند و نپذیرفتند. آزمایش دوم تقسیم مساوی بیت‌المال در جامعه بود، که به این هم تن ندادند و با توجه به تمرد، مشکلات زیادی در میان مسلمانان پدید آمد. سومین آزمایش هم این بود که گسترش سرزمینی و فتوحات، موجب رشد اقتصادی برای فاتحان می‌شد؛ اما این‌ها فرهنگ استفاده از ثروت را بلد نبودند و به جای انفاق حداکثری این ثروت حاصله را صرف تجمل و تکاثر می‌کردند. تکاثر و تجمل جامعه را از درون متلاشی می‌کند. لذا دوران خلفای سه‌گانه که تمام شد، با روی کار آمدن معاویه در سال ۴۱ هجری ماهیت حکومت اسلامی عوض شده بود.

فرهنگ پویا: با این توصیفی که فرمودید آیا بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ تمدن اصیل اسلامی که در زمان ایشان شکل گرفته بود، به انحراف کشیده شد؟

بله! تمدن اسلامی دو مرحله‌ی اوج دارد. یک مرحله‌ی اوج آن زمان عباسیان و زمان مأمون است. تأسیس حکومت در زمان رسول خدا در مدینه شروع شد تا زمان عباسیان به اوج می‌رسد. البته اگر ما تعریف تمدن را به معنای نظام سیاسی، بگیریم که برای خود دارای قانون است، نظم برقرار می‌کند، ایجاد امنیت می‌کند و نسبت به دیگر تمدن‌ها استقلال دارد و تحت سلطه‌ی آن‌ها قرار نمی‌گیرد. در حالی که از نظر ما ماهیت تمدن در انسان‌سازی آن است؛ یعنی تمدنی اصیل است که انسان‌ساز باشد، نه این‌که ابزارساز باشد! لذا حضرت امام در جمله‌ای جالب می‌فرمایند: «که آن‌چه در اروپا هست، تمدن نیست بلکه کلمه‌ی

توحش به اروپا نزدیکتر است. آنجا ابزار هست ولی انسانیت نیست.»^۲ به هر حال ما دارای یک تمدن کهن هستیم که موسوم به اسلامی بودن است، هر چند بر مبنای اسلام ناب پیاده نشده است؛ ولی همین تمدن دارای استقلال است. به هر حال با اسم توحید و نبوت نمی‌جنگد و دنبال این نیست که اذان را از مأذنه‌ها پایین بیاورد. اگر هم عده‌ای خواسته باشند؛ چون پایه‌های این تمدن در آموزه‌های دینی ریشه دارد، نمی‌تواند چنین کاری بکنند. این تمدن در زمان مأمون و عباسی‌ها به اوج خودش رسید و در قرن ششم هجری زمانی که مغول‌ها می‌آیند و جنگ‌های صلیبی اتفاق می‌افتد، اقول می‌کند. دوباره از قرن هشتم تا سیزدهم، با عثمانی‌ها تمدن جدیدی شروع می‌شود. در میان همین تمدن؛ در قرن دهم و یازدهم صفویه در ایران و گورکانیان در هند روی کار می‌آیند. تمدن از لحاظ وسعت و عمر بی‌نظیر است؛ ششصد سال عمر می‌کند و وسعت آن بخش‌های وسیعی از اروپا را که مسلمانان در زمان‌های گذشته نتوانسته بودند بگیرند، در برمی‌گیرد. اما تمدنی که صفویه برپا می‌کنند نسبت به تمدن عثمانی، بسیار عمیق‌تر و مهم‌تر است. صفویه آموزه‌های شیعی را در رأس قرار می‌دهد و از علما می‌خواهد قانون شیعه را در جامعه پیاده کنند. در قرن دوازدهم صفویه از بین می‌رود و حکومت، آرام آرام به دست سلسله‌ی قاجار افتاد. در قرن سیزدهم، نیز تمدن عثمانی از بین می‌رود. تقریباً در این جاست که اضمحلال تمدن اسلامی را مشاهده می‌کنیم.

فرهنگ پویا: در دوران بنی‌امیه وضعیت شیعه چگونه است؟

– اگر رو بنای تاریخ را نگاه کنیم، بنی‌امیه بر کار مسلط شده است؛ اما در باطن جامعه و زیربنا، تشیع در حال گسترش بود. هر چند در ظاهر امامت از دست اهل بیت گرفته شده و مفضل‌های اقتصادی در اختیار آن‌ها نیست و اهل بیت در حاشیه هستند. هر چند در ظاهر بر شیعیان سخت می‌گرفتند؛ اما در باطن تاریخ ما این را می‌بینیم که شیعه گسترش پیدا کرده و حاکمیت دل‌ها در دست اهل بیت است. این کاملاً در تاریخ محسوس است؛ چون اهل بیت استراتژی داشتند و آن استراتژی موجب شد که آن‌ها در تاریخ باقی بمانند و اثر بگذارند. به نظر من اهل بیت اول به دنبال تحکیم پایه‌های فرهنگ اسلامی رفتند بعد از آن اگر زمینه آماده بود دنبال تأسیس حکومت اسلامی بودند. بعد از آن اگر زمینه آماده می‌شد به دنبال برپایی تمدن اسلامی می‌رفتند. چون اگر می‌خواستند حکومت را نگه دارند، فرهنگ ضربه می‌دید، از این‌رو حکومت را رها می‌کردند. این اصل کلی بود که آن‌ها رعایت می‌کردند؛ لذا امام علی - علیه السلام - اگر می‌خواست، می‌توانست از طریق خلاف شرع و موازین فرهنگ دینی، حکومت خود را نگه دارد. به همین دلیل می‌گوید حکومت من برود ولی اسلام بماند. ائمه - علیهم السلام - براساس همین اصل از زمان بعد از رسول خدا تا زمان عباسی هر زمان حکام وقت با چالش فرهنگی مواجه می‌شدند و دست‌نیاز به سمت ائمه دراز می‌کردند به آن‌ها کمک می‌کردند؛ مثلاً اگر بین علمای مسلمان و غیرمسلمان، بحث و مناظره‌ای اتفاق می‌افتاد و کسی از عهده‌ی جواب آن بر نمی‌آمد و حکومت عباسی یا اموی از اهل بیت درخواست کمک می‌کردند، اهل بیت دریغ نمی‌کردند و برای پاسخ‌گویی وارد می‌شدند؛ چون می‌فرمودند برای ما بقای فرهنگ اسلامی اصل است.

فرهنگ پویا: در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که با توجه به



قرآن به این‌ها تفهیم کرد
 که توجه شما به رسول
 خیلی زیاد شده است؛ ولی
 به رسالت و پیام او توجه
 نمی‌کنید. مثل این که کسی
 به نامه رسان توجه می‌کند
 ولی به متن نامه توجه‌ای
 ندارد. لذا اگر ما بخواهیم
 یک تفسیر از آن سستی‌های
 اصحاب که بعد از رحلت
 رسول خدا ﷺ پدید آمدند و
 عامل بیعت آن‌ها با خلیفه‌ی
 اول، دوم، سوم و بعداً هم
 دیگران شد، ارائه بدهیم، این
 تفسیر است که برخی
 انگیزه‌های جاه‌طلبی و مادی
 داشتند.

ایشان و گفتند: «ما شهادت می‌دهیم که تو از بیت‌المال برای خودت هیچ نگرفتی؛ اما عواید ما از بیت‌المال بالا رفت وضع ما بهتر شده است.» خود حضرت فرمودند: «دیگر در کوفه کسی نیست که زیر آفتاب بخوابد و کسی نیست که از آرد غیرگندم استفاده کند.» یعنی همه دارای مسکن شدند و همه از آرد گندم استفاده می‌کنند. هر چند حضرت حکومت کارآمدی را در این مدت کوتاه داشتند؛ اما بر علیه این حکومت هجمه‌های زیادی شد و جریان کفر و نفاق با هم بر علیه ایشان هجمه کردند؛ ولی سیاست حضرت مقاومت بود؛ اما امت تاب نیاورد و کم آورد. در این‌جا هم حضرت باز از اصول دست نکشیدند و الگوی حکومت اسلامی ناب را در تاریخ به نمایش گذاشتند. بعد از این دوران، امت شیعه آرام آرام توان درونی خود را از دست می‌دهد و ضعیف می‌شود، تا جایی که زمان امام حسن -علیه السلام- حضرت مجبور به صلح می‌شود. از آن پس کادرسازی شروع می‌شود و امام حسن -علیه السلام- و امام حسین -علیه السلام- سعی می‌کنند به صورت زیرزمینی شیعیانی را پرورش دهند و آن‌ها را برای مبارزه آماده می‌کنند و از طرفی برای کوفی‌ها ماهیت معاویه فاش می‌شود؛ چون به شیعیان خیلی فشار می‌آورد، تا جایی که رسماً می‌گوید: «من به دنبال اجرای اسلام نیستم، من خودم می‌خواهم حکومت کنم!» شیعیان از این وضعیت عصبانی می‌شوند و دوباره به اهل بیت نامه می‌دهند. اهل بیت می‌گویند: «شما مانند قالیچه‌ای گوشه

این که حکومت، حق الهی ائمه بود چرا نسبت به آن بی‌رغبت بودند؟ اگر حکومت را در اختیار می‌گرفتند، همان‌گونه که مدت کوتاهی حاکم بودند، شاید بهتر می‌توانستند کار فرهنگی روی جامعه بکنند.

- اهل بیت در زمینه‌ی سیاست و حضور در عرصه‌ی سیاست و حکومت، خیز برداشتند. اما حضرت امیر علیه السلام در بیست و پنج ساله اول احساس می‌کردند برای گرفتن حکومت، اگر خیز بردارند با توجه به جو اجتماعی که حاکم بود، نمی‌توانستند حکومت را بگیرند و این تلاش موجب تضعیف خود مسلمانان می‌شد. وقتی بنی‌امیه روی کار آمدند، ابوسفیان به امام علی گفت: «کوچه‌ها را برایت پر از نیرو می‌کنم.» حضرت فرمودند: «تو همیشه به دنبال کید بر علیه اسلام بودی، من هرگز با شما همکاری نمی‌کنم.» در اواسط دوران حکومت عثمان انقلابیون کوفه و مصر متوجه بحران‌های اقتصادی، اخلاقی و فساد قضایی پیش آمده، شدند و دیدند امکان ندارد اوضاع اصلاح شود مگر توسط شخص مدیر، مدبر و وارسته‌ای؛ مثل امام علی -علیه السلام-؛ لذا انقلابیون جلوی درب خانه‌ی حضرت رفتند و از ایشان برای حل بحران دعوت کردند و اصرار ورزیدند. آن‌ها عثمان را کنار زدند و حضرت روی کار آمد. وقتی حضرت حکومت را در دست گرفت، در همین مدت کوتاه بسیار کارآمد بود و وضعیت جامعه از لحاظ اقتصادی، عدالت قضایی و... خیلی خوب شد، به‌گونه‌ای که چند روز قبل از شهادت حضرت عده‌ای آمدند نزد

خانه‌های خود بنشینید؛ چون تا مادامی که این مرد زنده است، قیام شما را از بین می‌برد. چون او قدرت دارد.» اما امام حسین -علیه السلام- در زمان خود با توجه به مرگ معاویه و تضعیف حکومت یزید، قیام می‌کنند. ما از این زمان به بعد یک نقطه‌ی عطفی در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم و آن نقطه‌ی عطف، این است که حضرت شیوه‌ی مبارزاتی جدیدی را برای مبارزه با جبهه‌ی باطل، به مسلمانان یاد می‌دهند.

فرهنگ پویا: این شیوه‌ای که فرمودید چیست؟ آیا مشروعیت‌زایی از حکومت جور بود؟

- شیعیان و مسلمانان انقلابی تا آن زمان احساس می‌کردند تنها راه مبارزه با جبهه‌ی باطل، کار فرهنگی، تربیت نیرو و کادرسازی است، تا با نیروی زیاد بتوان بر حکومت جور غلبه‌ی نظامی پیدا کرد. بر همین اساس وقتی امام حسین علیه السلام به سمت کربلا حرکت می‌کنند، محمد بن حنفیه به ایشان می‌گوید: «ترو! چرا می‌روی؟ شما می‌روید و کشته می‌شوید. حال خودت می‌خواهی بروی، چرا زن و بچه‌ات را می‌بری؟» عبدالله بن جعفر نیز به حضرت می‌گوید: «در سفر به هلاکت می‌رسی! نمی‌گویی که شهید می‌شوی، بلکه به حضرت می‌گویی که هلاکت می‌رسی!»؛ چون این افراد تا آن زمان احساس می‌کردند تنها راه مبارزه، پیروزی و غلبه‌ی نظامی بر دشمن است و شرایط آن هم تا آن موقع فراهم نبود. در آن وقت؛ چون بسیاری از یاران و بنی‌هاشم در سفر همراه حضرت نبودند، حضرت سیدالشهدا علیه السلام نامه‌ی رمزآلودی را به جوانان بنی‌هاشم می‌نویسند و می‌فرمایند: «هر کس به من ملحق شود شهید می‌شود؛ اما هر کس به من ملحق نشود به فتح و پیروزی هم نمی‌رسد.» آن‌ها نمی‌فهمیدند سیدالشهدا علیه السلام چه می‌گوید. حتی زینب کبری -سلام الله علیها- هم این فتحی را که بعد می‌خواهد اتفاق بیفتد نمی‌دانستند؛ لذا شب عاشورا به امام حسین -علیه السلام- می‌فرمود: «چرا تسلیم مرگ شدی؟» هیچ کدام از شهدای کربلا هم حتی حضرت ابوالفضل علیه السلام از فتح و پیروزی بعد از واقعه‌ی کربلا خبر ندارند. لذا از هیچ کدام از آن‌ها جمله‌ای نداشتیم که بگویند برای ما یک فتح و پیروزی بعدا حاصل می‌شود. فقط متعبد به ولایت وارد این معرکه می‌شوند و می‌دانند حسین بن علی علیه السلام کار غیرحکیمانه‌ای انجام نمی‌دهد. بعد از خبر شهادت مسلم، معلوم می‌شود کوفی‌ها دیگر حضرت را در این قیام یاری نمی‌کنند و برای قیام فقط یک مسیر بیشتر وجود ندارد و آن هم شهادت است. اما حسین بن علی علیه السلام می‌گوید: «هدف قیام اصلاح است.» اما شهادت اثر می‌گذارد. حضرت قیام خود را با دو بال عقلانیت و مظلومیت، در عالم به پرواز درمی‌آورد. حضرت این‌گونه استدلال می‌کند که کسی که به کتاب خدا عمل می‌کند بعد شارب‌الخمر هم باشد، فاسد است! آیا شما می‌توانید چنین فردی را به عنوان حاکم اسلامی بپذیرید؟ در ادامه حضرت می‌فرماید: «رسول خدا به من فرمود: «کسی یک سلطان جائری را ببیند و در مقابل او ساکت باشد، این شخص جهنمی می‌شود» و من بهترین فردی هستم که باید این‌جا قیام کنم و دیگر آن بیعتی هم که با معاویه کرده‌ام، الان دیگر نیست، چون معاویه دیگر نیست.»

حتی حضرت می‌فرماید: «که اگر شما از همراهی با من پشیمان شدید یا می‌خواهید من را یاری نکنید، اجازه دهید برگردم و جای دیگر بروم.» کارهای امام حسین -علیه السلام- عقلانی بود. سپس حضرت این استدلال عقلی

خود را با مظلومیت می‌آراید. لذا صبح عاشورا می‌فرماید: «اول نسب من را تشخیص دهید که من چه کسی هستم.» بعد می‌فرماید: «به چه جرمی می‌خواهید من را شهید کنید؟ آیا من کسی از شما را کشتم؟ آیا کسی را مجروح کردم؟ آیا مال شما را ضایع کردم؟» روز عاشورا هم در میدان جنگ علی اصغر را می‌آورد این‌ها همه جلوه‌های مظلومیت قیام ایشان است. این در تاریخ اثر می‌گذارد. از این رو ابومخنف می‌گوید که غروب روز عاشورا فتح خون آغاز شد. چون صبح عاشورا لشکر ابن زیاد آمدند و لشکر امام گفتند بیاید زودتر جنگ را شروع کنیم تا شما را وارد جهنم کنیم. اما غروب روز عاشورا می‌گوید هر کسی به طرف امام حسین علیه السلام می‌آمد تا با او بجنگد، منصرف می‌شد. علت آن این بود که می‌گفت من نمی‌توانم چنین آدمی را بکشم. آن‌ها احساس می‌کردند که با ارتکاب چنین کاری، گناه بزرگی به گردنشان می‌آید. آنان وقتی می‌دیدند حضرت شعارهای حق را داده، اصحاب و فرزندان خود را در این راه داده و زن و بچه‌اش هم دارند به اسارت می‌روند؛ اما باز کوتاه نمی‌آید و خود او وارد میدان شده است، فهمیدند این پیام معمولی نیست. در این موقع بود که بخشی از لشکر در ادامه تردید کردند. به نظر می‌رسد جنبش مکتبی شیعه که امروز تمدن نوین اسلامی تعقیب می‌کند از این‌جا جان گرفت. حضرت این شیوه‌ی مبارزاتی را به مسلمانان و مظلومین جهان یاد دادند: که اگر دیدید تعدادتان در مقابل جبهه‌ی باطل کم است و هیچ سلاحی جز خون ندارید، منطق خود را درست بیان کنید و با مظلومیت وارد میدان شوید. وقتی فریاد حق از حلقوم انسان مظلوم بیرون می‌آید دل‌های انسان‌های خفته را بیدار می‌کند. بعد می‌بینید که یارانتان زیاد می‌شود و می‌توانید قلوب را فتح کنید. لذا بعد از قیام و شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام می‌بینیم در کوتاه مدت توانیم به میدان آمدن، قیام مختار شکل گرفت و در این میان قیام علویان، قیام زبیدی، حکومت علویان طبرستان، حکومت آل بویه و... را در تاریخ داریم. این حرکت‌ها با فراز و نشیب‌هایی که دارند تا زمان معاصر ما ادامه دارد؛ مثلاً حکومت فاطمیان مصر، قیام و حکومت سربرداران، حکومت صفویه را می‌توان نام برد. حکومت صفویه یک حکومت شیعی بود. تمام این حرکت‌ها از حرکت سیدالشهدا -علیه السلام- نشأت گرفته است. تأثیر بلند مدت آن همین انقلاب اسلامی ایران است. انقلاب اسلامی ایران، بعد از حکومت امام حسن -علیه السلام- اولین حکومت شیعه است که در رأس آن نایب امام زمان هست؛ چون در رأس تمام حکومت‌های شیعی حاکمی بود که شیعه بود و علاقه به شیعه داشت. این موج سوم حکومت اسلامی ایران چشم‌گیرتر از سایر حکومت‌های شیعی هست. آن‌ها استعداد تمدن‌سازی که در حکومت اسلامی ایران هست، نداشتند. مثلاً آل بویه اصلاً تمدن‌سازی نکردند، یا صفویه قدری موفق شد؛ ولی این استعداد برپایی تمدن نوین اسلامی، فقط در انقلاب اسلامی پدید آمد. الان اثرات آن هم در منطقه ظاهر شده است. همین پیاده‌روی اربعین، خود بهترین نمونه‌ی آن است. یا همین الان سیدحسن نصرالله می‌گوید: «ما کشته می‌دهیم؛ ولی ما با این کشته شدن، اسرائیل را نابود می‌کنیم. بعد هم می‌گوید لیبیک یا حسین!» این همان منطق سیدالشهدا است. آن‌ها امروز به رهبر انقلاب می‌گویند: «یا بن‌الحسین ما شما را رها نمی‌کنیم.» الان در دنیا این فرهنگ رواج پیدا کرده است.

فرهنگ پویا: آیا تمام این حرکت‌ها از قیام امام حسین علیه السلام نشأت گرفت است؟

- بله بسیاری از جنبش‌ها و قیام‌های شیعی از نهضت سیدالشهدا^ع الگو برداری کردند.

قیام سیدالشهدا^ع تأثیر کوتاه مدتش این بود که نگذاشت امویان شعار و اعتقاد به توحید و نبوت را نابود کنند. لذا امام سجاد^ع در پاسخ ابراهیم بن طلحه در دمشق که گفت: «پدر شما با پدر من بر سر چیزی جنگید که عاقبت به آن نرسید.» فرمود: «وقت نماز شد اذان واقامه بگو می فهمی چه کسی غلبه پیدا کرد.» یعنی اگر قیام پدرم نبود امروز بر بالای مأذنه ها «اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله» شنیده نمی شد.

به علاوه چندین قیام کوتاه مدت رخ داد که کاملاً متأثر از قیام عاشورا بود؛ مانند قیام مردم مدینه، قیام مختار، قیام توابع که همه بر ضد امویان بود.

تأثیر قیام عاشورا در میان مدت، شکل‌گیری قیام‌های زبیدی، علویان و تشکیل حکومت‌هایی؛ چون علویان طبرستان، حکومت آل بویه، حکومت صفویه، در کنار این آثار پدید آمدن نهضت اشک و زیارت امام حسین^ع بود که هر روز دامنه اش افزوده شد و بسیاری از حرکت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شیعه را آبیاری کرد.

تأثیر بلند مدت قیام عاشورا، انقلاب اسلامی ایران و برپایی حکومت ولایتی به رهبری امام خمینی^ع و شکل‌گیری بیداری اسلامی در منطقه بود، به طوری که امروز سیدحسین نصرالله خود را مدافع انقلاب اسلامی ایران و سرباز ولایت فقیه دانسته و به حضرت آیه الله خامنه ای نمی گوید یابن علی، یا یابن رسول الله، بلکه می گوید یابن الحسین! این فقط در لبنان و یا کشورهای منطقه نیست، بلکه وقتی در آفریقا هم می‌روی، می‌بینی بیست میلیون شیعه به رهبری زکزاکی در نیجریه تربیت شده‌اند.

حتی وقتی حضرت امام زمان^ع هم می‌آیند می‌فرمایند، من منتقم خون حسین هستم. همه‌ی عالم امام حسین را می‌شناسند. این خدمتی که امام حسین -علیه السلام- با حرکت خود به اسلام کرد، این بود که شیوه‌ی مبارزاتی جدیدی را برای پیروزی بر جبهه‌ی باطل یاد داد. بعد از آن هم اهل بیت مکتب امام حسین^ع را ترویج کردند. تا آن زمان ما به صورت رسمی تشیع فقاهتی و یا تسنن فقاهتی نداشتیم؛ اما از بعد از امام سجاد- علیه السلام- به این طرف، مذاهب مختلف پیدا می‌شوند. مذاهب گاهی مذاهب کلامی و گاهی فقهی هستند. مذاهب کلامی؛ مثل معتزله، مرجئه، اشاعره و... داریم. مذاهب فقهی؛ مثل شافعی، حنفی، حنبلی و... داریم. شیعه از این زمان به بعد جنگ نرمی را شروع می‌کند و اهل

بیت مکتب شیعه را گسترش می‌دهند. بعد از قیام عاشورا هم فطرت‌ها نسبت به اهل بیت بیشتر جلب می‌شود. لذا وقتی عباسیان می‌خواهند قیام کنند با شعار «لرضا من آل محمد» قیام می‌کنند. قبل از قیام عباسیان وقتی امام رضا- علیه السلام- به سمت مرو می‌روند، حضرت در راه نیشابور استحمام می‌کند و سوار بر مرکب می‌شوند که بروند، یک دفعه جمعیت انبوهی از حوزه‌ی علمیه اطراف ایشان جمع می‌شوند و می‌گویند شما قبل از حرکت باید برای ما حدیثی نقل کنید. حضرت حدیث سلسله‌الذهب را می‌فرماید: «کلمة لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی». نقل می‌کنند ۱۲۰۰۰ قلم از قلمدان بیرون آمد و این کلام حضرت را نوشت! این همان اهل بیتی بودند که در دوران ده سال امامت امام حسین -علیه السلام- هیچ کس از ایشان، حتی حکم شرعی را هم به این صورت سوال نکردند. خون سیدالشهدا موجب چنین حرکتی شد که فرهنگ توجه به اهل بیت و منطق اهل بیت زیاد شود. لذا می‌بینیم نفوذ اهل بیت زیاد می‌شود، تا جایی که عباسی‌ها با همین شعار روی کار می‌آیند.

فرهنگ پویا: با توجه به ازدیاد نفوذ اهل بیت چرا خود آن‌ها قیام نکردند؟ مثلاً چرا امام صادق -علیه السلام- با آن همه شاگرد و نفوذی که در میان آن‌ها داشتند قیام نکردند؟

- راز آن این است که اهل بیت دنبال تأسیس یک حکومت کم‌دوام نبودند. بله آن‌ها یارانی داشتند که می‌توانستند؛ مثلاً یک حکومتی را برای دو دهه، سه دهه، پنجاه سال و... مثل علویان طبرستان و امثال این‌ها تشکیل دهند. اما اهل بیت به دنبال انجام یک کار پایدار بودند تا یک حکومت بادوام برپا شود. لذا همیشه می‌فرمودند: «ما اگر سیصد و اندی یار داشتیم قیام می‌کردیم.» الان هم می‌گویند، حضرت که قیام می‌کند سیصد و سیزده نفر هستند؛ یعنی سیصد و سیزده نفر آدم جوهری که هر کدام از آن‌ها می‌توانند منطقه‌ای را اداره کنند. از این رو آن‌ها سعی کردند پایه‌های شیعه را تحکیم کنند تا این شرایط فراهم شود. الحمدلله زمینه‌ی آن الان دارد در عالم فراهم می‌شود.

فرهنگ پویا: از این‌که وقت شریف خود را در اختیار این نشریه گذاشتید سپاس‌گزاریم.

بر اساس تاریخ معتبری که

نقل شده است، احساس

می‌شود که در دوران

سقیفه بعد از رحلت رسول

اکرم^ص دو جریان کنار

یکدیگر قرار گرفت. یکی

جریان شیعی است که

فلسفه‌ی سیاسی آن نظریه

محور است؛ یعنی نظریه

مقدم بر عمل است و اول

یک نظریه عنوان، بعد طبق

آن نظریه عمل می‌شود.

برای پیاده‌سازی و عمل

به آن نظریه ساختار ایجاد

می‌شود. اما فلسفه‌ی سیاسی

اهل سنت، فلسفه‌ی سیاسی

عملگر است و دارای نظریه

نیست. وقتی نظریه نداشت،

ساختار هم ندارد.

